

بازخوانی دیدگاه حاکمیت عقل استقرایی در ملاک ختم نبوت

مصطفی فرقانی^۱

چکیده

تبیین ملاک خاتمیت از دیرباز مورد توجه اندیشمندان اسلامی قرار گرفته و یکی از قرائت‌های مطرح شده، «بلوغ خرد استقرایی» است که از سوی اقبال لاهوری مطرح شده است. وی بر این باور است که با ظهور اسلام و رشد فکری مردم دیگر نیازی به وحی نداریم، از این رو ختم نبوت توجیه می‌شود. نسبت به این دیدگاه برداشت‌های متعددی از جمله نقدپذیری وحی و پایان دیانت شده است. در این جستار به نقد و بررسی این نظریه پرداخته شده و نتیجه گرفته شده که خرد استقرایی کارآمد نیست و می‌بایست در حوزه معرفت‌شناسی، طریق تکثرگرایی را پیمود.

واژه‌های کلیدی: خاتمیت، بلوغ خرد استقرایی، تکثرگرایی معرفتی، ختم دیانت، نقدپذیری وحی.

مقدمه

با توجه به شرایط زندگی انسان و اینکه او نیاز به رشد و تکامل دارد، در نتیجه نیاز به برنامه‌ای مشخص و مدون دارد و در جهت نیل و حرکت به سوی مقصدش، برنامه‌ای توسط خداوند ارائه شده و در قالب دین رسانده شده که تفسیر و تبیین آن توسط انبیا انجام می‌شود. وجود انبیا همواره وجود داشته تا اینکه در نهایت توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، این سلسله ختم شد. این مسئله تحت عنوان خاتمیت در دین اسلام مطرح است، از ضروریات دین اسلام است، همواره وجود داشته و مطرح بوده و هیچ جای شک و شبهه‌ای در آن نیست.

اما در بحث ملاک و علت خاتمیت تئوری‌های فراوانی مطرح شده و این مطلب روشن است که مناط و ملاک خاتمیت را باید یا در مخاطبان دین خاتم و اعصار بعدی، یا در ویژگی‌های کتاب آسمانی، یا در سیره و سنت نبوی و یا در هر سه مورد جست‌وجو کرد. به بیان دیگر، یا در مخاطبان پیامبران تحولی رخ داده که بی‌نیاز از وحی جدید شده‌اند، یا وحی و کتاب آسمانی از چنان اکمال و تمامیتی برخوردار شده که می‌تواند همه نیازهای آتی بشر را پاسخ‌گو باشد و یا در سیره و سنت نبی روشی ارائه شده که پس از ایشان، مردمان سردرگم نباشند.

یکی از این تئوری‌ها نظر جناب اقبال لاهوری است که از پیشگامان در ارائه نظریه در این باب بوده است. نواندیشان اسلامی از این نظریه متأثر بوده و در پی اثبات و شرح این نظریه بوده‌اند. ایشان معتقد است که ملاک ختم نبوت، تولد خرد استقرایی هم‌زمان با ظهور اسلام بوده که لازمه این دیدگاه، تعارض و نفی صریح نسبت به بحث امامت شیعه است. بدین جهت بحث و بررسی این مسئله ضروری و لازم به نظر می‌رسد. نویسنده در این پژوهش قصد ندارد عدم تعارض بین امامت و خاتمیت را اثبات کند بلکه درصدد اثبات این مطلب است که مسئله امامت و مسئله خاتمیت دو امر ملازم با یکدیگر است که حتی بدون امامت نمی‌توان از خاتمیت، تفسیر درستی ارائه داد.

۱- ارکان ختم نبوت

۱. اولین چیزی که در ملاک ختم نبوت وجود دارد، اتمام و کامل شدن وحی است. یعنی تمام مسائل و اموری که انسان برای رشد و طی طریق لازم دارد به طور کامل و بدون هیچ گونه کم و کاستی برای او وحی شده و به دست او رسیده است.

۲. مورد دوم اینکه عقول مخاطب‌های وحی به حدی دچار تعالی و رشد شده که دیگر قادر به تبیین و فهم دین و مسائلش هستند. در اینجا می‌توان برداشت کرد که اگر تا این مرحله برای مخاطبان، وحی صورت نگیرد بهره و استفاده‌ای از رکن اول ختم نبوت که همان وحی نهایی باشد نخواهند داشت.

اما این مسئله جای تأمل دارد که فهم و تبیین دین و بلوغ عقول بر چه اساس شکل می‌گیرد؟ آیا بر اساس وجود شخصی معصوم است یا به وسیله اجتهاد؟ از این منظر که آیا مخاطبان به چنین رشدی می‌رسند یا به دلیل وجود افرادی خاص مثل ائمه، چنین چیزی رخ می‌دهد. با بررسی این دو مورد به دست می‌آید که با تلقی اجتهاد در دین جایی برای باور به امام وجود ندارد، در حالی که در تفسیر دوم، امامت سبب خاتمیت به شمار می‌رود که قبول اجتهاد ملازم با بحث قبول بلوغ عقلی امت بعد از ختم نبوت است. اما راه حل دوم نیاز به فرض بلوغ همه انسان‌ها ندارد، بلکه فرض وجود برخی افراد کامل کافی است، افرادی که بشر در سایه وجود آن‌ها قابلیت حفظ کتاب، دریافت برنامه کامل، پیمودن مسیر تکامل و استنباط و ترویج دین را دارد. (جوارشکیان، ۱۳۹۴: ۱۲۶ تا ۱۲۸)

۲- تولد خرد استقرایی

آنچه در مسئله معرفتی اقبال لاهوری، اعتبار دارد، مسئله عقل استقرایی است، به معنی عقلی که مسائل خام را از تجربه و امور عینی و رفتارهای بیرونی کسب می‌کند و در طرح منطقی ریخته و به صورت دلیل ارائه می‌دهد. (عارفی، ۱۳۸۶: ۹۸/۱) اقبال از باسابقه‌ترین افراد اصلاح‌کننده اندیشه دینی در جهان اسلام به حساب می‌آید. وی

با تأسی و تأثیر از فلسفه غرب از جمله کانت و برگسون بر عدم توانایی عقل نظری و محض، برای شناخت حقیقت تأکید می‌نماید. اقبال در مورد مسئله شکست عقل گرایی در آلمان قرن هجده، معتقد است: (کتاب نقد عقل خالص) کانت محدودیت عقل بشری را آشکار کرد و تمام افکار پیروان عقل گرایی را زایل کرد و بحق باید وی را موهبتی خدایی برای کشورش خواند.

او عقل یونانی (عقل محض) را قابل اعتماد برای رسیدن به واقعیت نمی‌دانست و پیروی از فلسفه یونان و امور نظری و غفلت از واقعیت‌های عینی را سبب شکست و عقب افتادگی مسلمان‌ها معرفی می‌کرد و بر این اعتقاد بود که با تدبیر در قرآن این مطلب روشن می‌شود. عقل محض مخالف با قرآن است، زیرا قرآن در ارتباط با طبیعت است و آفاق را از منابع معرفت می‌داند.

در تفکر اقبال، مقصود از عقل در مسئله شناخت، عقل استقرایی است، عقلی که تجربه در درون او است و با استفاده از منابع معرفت تجربه درونی یعنی تاریخ و طبیعت، (بدون آنکه سر راهش قرار گیرند) نقش تحلیلگری خود را ایفا می‌کند تا مردم را برای رفع نیازهایشان به نتایج جدید برساند. عقلی که سبب حرکت در تفکر دینی است، همان ملکه نقادی که در مسائل مربوط به زندگی ورود کرده و ابعاد مختلف آن را نقد و بررسی می‌کند و نقش آن در زندگی مردمان اساسی است. اقبال لاهوری یکی از عملکردهای عقل استقرایی را اجتهاد و عمل به مسئله قیاس در رفع مشکلات دینی می‌داند. (لاهوری، بی تا: ۱۴۸ و ۲۶۲)

۳- اقبال لاهوری و ملاک ختم نبوت

اقبال لاهوری مناط و ملاک خاتمیت را متولد شدن خرد استقرایی و کامل شدن عقول مردم معرفی می‌کند. تولد خرد استقرایی هم‌زمان با ظاهر شدن اسلام مستلزم این است که زندگی نمی‌تواند همواره در دوران کودکی و راهنمایی از خارج بماند. انسان در ابتدا به فرمان شهوت و غریزه است، اما با تولد خرد نقاد دیگر زندگی از مرحله

کودکی خارج شده و رهبری از طریق خودآگاهی پیامبرانه و پیروی از دستورها، داوری‌ها و راه‌های عملی آماده و به تعبیری، رهبری شدن آن‌گونه که در گذشته و دوران کودکی بشر جریان داشت متوقف می‌شود. وی معتقد است اندیشه خاتمیت را نباید به معنی جاننشینی کامل عقل به جای عاطفه دانست. ارزش عقلانی این اندیشه در این است که در برابر تجربه باطنی، وضع مستقل نقادانه ایجاد کند. در نتیجه اعتبار ادعاهای افراد به دلیل پیوستگی با فراطبیعت در تاریخ بشری به پایان رسیده و از این به بعد تجربه باطنی را هر قدر هم که غیرطبیعی باشد، به نگاه تجربه‌ای کاملاً طبیعی باید در نظر گرفت و شبیه سایر تجربه‌های بشر مورد بررسی و نقد قرار داد. (لاهوری، بی‌تا: ۱۴۴ تا ۱۴۷)



است که برداشت‌های مختلفی از آن شود

برداشت‌های مختلفی از جمله:

پایان نیاز از دین، (تهرانی، ۱۳۸۰: ۳۵) استغناي ممدوح، (سروش^۴ ۴۱۰) نقدپذیری وحی، (شبستری، ۱۳۸۲: ۶۰) پایان دیانت (مطهری، ۱۳۸۶: ۵۱/۳) و پایان نبوت. (قدردان قراملکی، ۱۳۸۷: ۳۸۷)

۳-۱- نظریه موردانتخاب

به نظر می‌رسد که اقبال لاهوری مناط ختم نبوت را تولد خرد استقرایی و بلوغ عقلی بشریت می‌داند و بر این اعتقاد است که مردم در جهان قدیم در دوره کودکی و مقهور غریزه بوده و در نتیجه به هدایتی از نوع وحی و الهام نیاز داشته‌اند که وحی، حاکم بر زندگی مردم و رهبر و راهنما به سمت سعادت بوده است.

با ظهور اسلام خرد استقرایی به وجود آمده و مردم را از دستور غریزه‌رهایی داده است. در نتیجه دیگر نیاز به راهنمایی از خارج (وحی) نیست و مردم بدون نیاز به هیچ حجتی با استفاده از خرد استقرایی توانایی حرکت در مسیر زندگی خود را پیدا می‌کنند و حاکم زندگی‌شان، خرد است. از این رو خاتمیت پایان پذیرفته و زندگی

مردم به جای دین به عقلشان سپرده شده است و از این به بعد حجیت معصومانه پایان



پذیرفته و کلام هر شخصی باید بررسی شود. از نظر اقبال یکی از اسباب به وجود آمدن بلوغ خرد، ظاهر شدن دین خاتم و فرهنگ تمدن اسلامی است. ولادت دینی که با توجه به آموزه‌هایش زمینه را برای خروج خرد از کودکی به بلوغ فراهم می‌کند و آموزه‌هایی که انسان را به نگاه ملموس و عینی به هستی توجه داده و زمینه را برای رسیدن به بلوغ خرد فراهم می‌کند. طبق این برداشت، وحی شبیه معلمی است که تا دانش آموزانش به حد خاصی از علم نرسیده‌اند باید آن‌ها را هدایت کند و آن‌ها با فارغ التحصیل شدن، بی‌نیاز از معلم راه درست را پیدا می‌کنند. مردمان عصر بعثت نیز با زحمات‌های فراوان پیامبران و اتمام این هدایت‌ها توسط پیامبر خاتم به حدی از توانایی رسیده‌اند که تا آخرالزمان بتوانند در موارد نیاز، تصمیم‌های صحیح و درست بگیرند و نیاز خود را برطرف کنند.

در نتیجه وحی در دوران حکومت عقل فقط نقش منبع را دارا است که در کنار بقیه منابع مثل طبیعت و تاریخ در اختیار خرد قرار می‌گیرد و در نهایت خرد است که با کمک منابع، تصمیم درست و نهایی را می‌گیرد و حتی اگر در جایی نظر وحی را متناسب با گذشته ببیند آن را نقد می‌کند و به عدم کارایی حکم می‌کند. از این رو اجتهاد از دیدگاه اقبال با اجتهاد اهل عامه متفاوت است؛ یعنی اقبال به اجتهادی باور دارد که خرد، نقش محوری در آن دارد و اگر معارف و حیانی را مطابق نیاز بشر در جهان جدید ببیند، می‌پذیرد، و گرنه حتی اگر از موضوعات و حیانی باشد قابل استفاده نیست و باید آن را طرد کرد. (لاهوری، **فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی**)



نکته‌ای که از نظر اقبال استفاده می‌شود این است که خاتمیت از دیدگاه او به معنی اکمال دین نیست؛ یعنی دین به حدی از کمال نرسیده که دیگر به وحی نیاز نباشد، بلکه خاتمیت به معنای کامل شدن خرد بشری است و اگر این بلوغ عقلی بشریت تحقق نمی‌یافت، سلسله نبوت همواره ادامه می‌یافت تا این بلوغ رخ دهد.

۳-۲- ارزیابی نظریه بلوغ خرد استقرایی

با وجود اینکه نظریه بلوغ خرد عقلی نقش اساسی در ملاک خاتمیت دارد و در نظر دیگران در بحث خاتمیت تأثیر مستقیم داشته، اما خود با نقدهای فراوان روبه‌رو است:

۳-۲-۱- ناکارآمدی خرد استقرایی

خرد استقرایی تنها قدرت درک و بررسی مسائل مادی و تجربی را دارد، در حالی که قسمت عمده مسائل بشریت مانند اعتقاد به خدا مسائل غیرمادی است، (جواشکیان، ۱۳۹۴: ۱۳۹) بنابراین نظریه اقبال در صورتی کاربردی دارد که انسان را در بعد مادی خلاصه کنیم و این در حالی است که ساحت اصلی انسان ساحت روحانی او است. پیشرفت‌های انسان که بر اساس عقل تجربی در تمدن و فرهنگ رخ داده، ناظر بر ابعاد مادی انسان است و تمام تلاش انسان صرف برطرف کردن این نیاز شده است، به همین جهت ابعاد معنوی انسان‌ها رو به افول است تا اینکه منجر به جاهلیت مدرن شده و این بزرگ‌ترین مشکل انسان‌ها است، از این رو این ملاک را برای خاتمیت نمی‌توان در نظر گرفت.

زمانی که جهان جدید و با نیازهای متنوع و با پیشرفت‌های فراوان نمی‌تواند نیازهای متنوع بشریت را پاسخ دهد، وقتی خرد استقرایی پس از قرن‌ها توان پاسخ‌گویی به مسائل اساسی و بنیادی بشر را ندارد، چگونه می‌توان مردم امی صدر اسلام را به خرد آن‌ها سپرد و ادعای بی‌نیازی از وحی کرد و حتی اعتبار وحی را نیز در گروه عقل استقرایی دانست.

۳-۲-۲- سکولاریسم

لازمه این قول حذف تأثیر رهبری و حاکمیت وحی است، نظریه‌ای که با جامعیت و جاودانگی و همیشگی بودن وحی در تعارض است و این از لوازم نظریه بلوغ خرد استقرایی است.

۳-۲-۳- تکثرگرایی معرفتی

لازمه قول بلوغ خرد عقلی این است که هیچ فهمی از دین به صورت یقینی مورد قبول قرار نمی گیرد و تعریف هیچ کس از دین حجت نخواهد بود که در نتیجه موجب تکثرگرایی معرفت دینی خواهد شد. تعدد نظر عقلا در برداشت از دین نیز موجب پذیرش پلورالیسم می شود که منجر به نسبیت در معرفت است.

۳-۲-۴- پایان حجیت الهی

لازمه نظریه بلوغ خرد استقرایی اقبال، اتمام دوره حجیت الهی است؛ یعنی عقل، غیر از خودش را به صورت نقادانه می سنجد و آنچه عقل به نتیجه برسد، حجیت دارد و از این رو ادعای ارتباط اشخاص با عالم غیب در دوره خاتمیت دیگر حجیتی نخواهد داشت و به تعبیر اقبال، خاتمیت، یعنی حجیت حرف کسانی که مدعی ارتباط با فوق طبیعت هستند، در تاریخ بشری به پایان رسیده است. (لاهوری، بی تا: ۱۴۶)

۳-۲-۵- معارضه بارکن امامت

بحث امامت به معنای وجود حجت خداوند است، حجتی که با غیب در ارتباط است. از این رو اعتقاد به وجود خرد نقاد و اتمام ارتباط با فوق طبیعت، ناقض امامت است و این نفی، ریشه در دیدگاه کلامی اقبال دارد. در اندیشه اشعری چیزی به نام اعتقاد به امام معصوم پس از نبی وجود ندارد و او به جهت رفع خلأ نبوی دچار توجیه بلوغ خرد عقلی شده است. بنابراین اقبال لاهوری، ابن خلدون را تأیید می کند که او روایات امام غایب را نقد می کند. (لاهوری، ۱۳۸۸: ۲۴۶)

۳-۲-۶- معارضه بارکن نبوت

مهم ترین مشکل مسئله خاتمیت اقبال لاهوری، پایان دیانت است، زیرا در دوران پس از پیامبر خاتم، مردم به بلوغ خرد کامل می رسند و رهبرشان عقلشان است، عقلی که به درجه ای از کمال رسیده که بتواند فارغ از هر حجتی راهش را ادامه دهد. بدین سبب وقتی معیار، عقل شد هرچه از فیلتر عقل بگذرد پذیرفتنی است، و گرنه توانایی رفع نیاز مسلمانان را نخواهد داشت و شکی نیست که باید در اصول اساسی اسلام تجدید نظر شود. (لاهوری، بی تا: ۱۲)

اگر مناط اقبال صحیح باشد نه تنها موجب نفی ائمه می شود، بلکه به نفی حجیت شخص پیامبر اسلام نیز می انجامد، زیرا مناط بلوغ خرد عقلی در هر دو مورد وجود دارد. انسانی که معتقد به بیش از حجیت بلوغ استقرایی نیست، باور به حجیت پیامبر نیز نخواهد داشت، بنابراین نگاه او به معارف دینی که توسط پیامبر آمده فقط در حد منبعی در کنار منابع دیگر است که خرد با نگاه نقد در آن ها نظر می کند. البته عده ای با قبول قول اقبال، به استثنا کردن حجیت پیامبر پرداخته اند. در نهایت باید یا به نفی حجیت پیامبر و یا به استثنا کردن پیامبر قائل شد که موجب دست کشیدن از ادعای تعارض خاتمیت با امامت می شود، به خصوص اینکه امام مفسر و مبین وحی نبی است و حجیت مستقلی ندارد.

کتابنامه

۱. اقبال لاهوری، محمد، بی تا، *احیای فکر دینی در اسلام*، ترجمه احمد آرام، تهران: رسالت قلم.
۲. بی تا، *بازسازی اندیشه دینی در اسلام*، مترجم احمد آرام، تهران: رسالت قلم.
۳. -----، ۱۳۸۸ 
۴. -----، *فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی* 
۵. جوارشکیان، عباس، ۱۳۹۴، *امامت سرخاتمیت*، قم: بوستان کتاب.
۶. سروش،
۷. شبستری، محمد، ۱۳۸۲، *ایمان و آزادی*، چ ۴، تهران: طرح نو.
۸. عارفی، محمد اسحاق، ۱۳۸۶، *خاتمیت و پرسش های نو*، مشهد: دانشگاه رضوی.
۹. قدردان قرا ملکی، محمدحسن، ۱۳۸۷، *آیین خاتم*، چ ۳، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۰. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۶، *مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی*، چ ۲۴، ج ۳، تهران: صدرا.
۱۱. هادوی تهرانی، مهدی، ۱۳۸۰، *باورها و پرسش ها، جستارهایی در کلام جدید*، چ ۲، قم: مؤسسه خانه خرد.

